

از نگاه مترجم

خاطرات منحصر به فرد

این کتاب، تصویرگر موضوع بکری بود چرا که ما هیچ تصویر جامعی از زنجیره درمان در طول دفاع مقدس نداریم. این که چه زنجیره‌ای از خدمات درمانی به یک مجروح از لحظه جراحت تا انتقال به پشت خط و سپس بیمارستان و بهبود ارائه می‌شود،



محمد مهدی شاکری

مترجم و پژوهشگر
ادبیات پایداری

جزو مجهولات ماست. این کتاب برای مخاطب خارجی بسیار کتاب خوبی است و انتخاب آن برای ترجمه به این زبان‌ها، انتخاب دقیقی است چرا که روایت یک شهروند غیرنظامی و معمولی آبادانی است که حتی تفنگ هم ندارد و هیچ وقت از تفنگ در جنگ استفاده نمی‌کند. او یک امدادگر است و در کتاب نگاه ایدئولوژیک، سطره ندارد که موجب فاصله گرفتن مخاطب غیر ایرانی و ناآشنا با فضای فکری دفاع مقدس از کتاب شود. امدادگر کجایی؟ در واقع تاریخ اجتماعی جنگ را روایت می‌کند و نه روایت یک رزمنده در رده‌های نظامی است و نه یک امدادگر جنگی بلکه می‌خواهد بگوید که مردم چطور در طول جنگ، زخم برداشتند و چطور مقاومت کردند و برای چه وارد این جریان شدند. این نگاه در تاریخ شفاهی جنگ خیلی کم روایت شده و از این جهت خاطرات آقای عچرش منحصر به فرد است.

ما می‌توانیم بخشی از رویدادهای این کتاب را با دیگر کتاب‌ها تقاطع بدهیم تا به تصویری کامل‌تر از یک رویداد در روایت‌های مختلف برسیم. سه رویداد از اتفاقات موجود در کتاب در کتاب‌های دیگر هم وجود دارد که بسیار مهم است. اول رویداد شهادت برادر خانم حسینی، روای کتاب «دا» است و آقای عچرش، راننده همان آمبولانسی است که خانم حسینی و پدرش را برای شناسایی شهید به سردخانه می‌برد. جالب این است که خود خانم حسینی، در کتابش روایت دقیقی از آن لحظات ارائه نمی‌دهد چرا که حتماً لحظات سختی بوده و شاید به علت سنگینی درد، فراموش‌شان شده باشد اما آقای عچرش نقل می‌کند که من کلت برادرشان را برداشتم و خانم حسینی در آن لحظات که طبیعتاً هر بازمانده‌ای به یادگار عزیز از دست رفته‌اش حساس است، به آقای عچرش گفته که ربه عنوان یادگار برگرداند. تقاطع دوم با کتاب «شماره پنج» نوشته خانم فاطمه جوشی است. آقای عچرش به عنوان یکی از حاضران در جریان دادگاه سینمارکس، روایتی به مراتب دقیق‌تر از سایر روایت‌ها ارائه می‌دهد و خانم جوشی هم در همین دادگاه حاضر است اما روایت او به نسبت اطلاعات کمتری ارائه می‌دهد. تقاطع سوم در ماجرای خواهران بسیج آبادان اتفاق می‌افتد که خانم جوشی تصویر کامل‌تری از آن ارائه داده است.

خاطرات آقای عچرش نشان می‌دهد که چطور ماجرای اعدام عرب‌های خوزستان توسط عراقی‌ها، باعث دور شدن عشیره عرب در ایران و تقابل آنان با عراق می‌شود. کتاب از وجه ادبی هم کاملاً قابل اعتناست و در بخش مربوط به کارخانه آجوسازی و انهدام‌شان، این وجه به شدت دیده می‌شود که در توصیفات، کاملاً وجوه ادبی به کار رفته است.



سیم

پایان دوران سرخوشی آقای عچرش



آقای عچرش فردی است که نام زندگی پیش از جنگ او را «دوران سرخوشی» گذاشته‌ایم. فردی است در دنیای خودش، فوتبال بازی می‌کند، سینما می‌رود، با دو چرخه می‌گردد، دارد از زندگی لذت می‌برد و اصلاً نمی‌داند در کشور چه خبر است و انقلاب و ساواک چیست. اما یکی دو سال قبل از انقلاب و حوالی سال ۵۶ با سخنرانی‌ها و افزایش اطلاعات، آرام آرام در جریان انقلاب قرار می‌گیرد و بعد هم با گروه‌های دیگر به انقلاب می‌پیوندد. چرا نگفتیم آدم‌های اینچنینی درگیر انقلاب شدند؟! چرا تصویر این آدم‌ها در کتاب‌های مان مفقود است؟

کشف دنیای این آدم‌ها لذت بخش و مهم است



قطعا کتابم مورد اقبال دستگاه رسمی کشور قرار نمی‌گیرد. شاید نه تشویقی شود و نه در جشنواره‌ای دیده شود. برای من این مسأله خیلی عادی است و مشکلی با آن ندارم اما حرفم این است که ما به عنوان نویسنده اگر لذت کشف و خلق را در این کتاب‌ها ببریم به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کنیم. همه سختی‌های پژوهش و شب بیداری‌ها و خستگی‌ها را به جان می‌خریم چون کشف دنیای این آدم‌ها لذت بخش و البته مهم است.

برخی در مستندنگاری اصلاً نویسندگی را قبول ندارند!



ما نمی‌توانیم منکر این خلق شویم. بزرگان ما می‌گویند ما نویسنده نیستیم، ما نویس هستیم. ما ضبط صوتیم. چرا که برخی در مستندنگاری اصلاً نویسندگی را قبول ندارند. می‌گویند ما وکیل بیانات آن فرد هستیم. این اشکالی ندارد. این را ما با طیب خاطر می‌پذیریم چون این آدم‌ها آن قدر بزرگ هستند که ما برویم دو زانو جلوی‌شان بنشینیم و منت‌شان را بکشیم تا حرف‌هایشان را بگویند چون او دارد تجربه معنوی روزهای زندگی‌اش را در اختیار من قرار می‌دهد. من از این استخراج لذت می‌برم اما امروز باید اساتید ما به این مفاهیم طور دیگری نگاه کنند. ما دیگر در دهه ۶۰ و ۷۰ نیستیم و اگر می‌خواهیم روایت‌مان را معاصر سازی کنیم که به درد امروزمان بخورد و جوان ما آن را بخواند و در زندگی خود از آن بهره‌برد، باید نویسندگی نویسنده جنگ را بپذیریم و از او حمایت کنیم.

مدیران فرهنگی کجا هستند؟!



این همه متولی برای روایت جنگ داریم از حوزه هنری گرفته تا مراکز پژوهشی اما یکی از آنها نمی‌آید دو تا اتاق به نویسنده جنگ بدهد که مجبور نباشد در خانه راوی یا کافی شاپ قرار بگذارد! نمی‌گویند شما که دارید برای انقلاب و جنگ کار می‌کنید بیایید در این اتاق که امکاناتی حداقلی دارد. من اشک ریختم وقتی دیدم نویسندگان جنگ در اندیمشک در آن گرمای طاقت فرسا، در صفحات شخصی‌شان طلب کمک کرده بودند برای خرید یک کولر گازی! مدیران فرهنگی ما کجا هستند؟! البته ما راه خودمان را خواهیم رفت و معطل این چیزها نخواهیم شد.

باور نمی‌کردم!



ما در یکی از گروه‌های جمع‌خوانی با حضور ۵۰۰۰ نفر در کل کشور در فضای مجازی پرسیدیم که اگر بخواهید به یکی از مقاطع تاریخی کشور برگردید و تجربه‌اش کنید، کدام مقطع را انتخاب خواهید کرد. چهره‌های جوانی که شاید از نظر شما هیچ نسبتی به انقلاب و دفاع مقدس نداشته باشند، پاسخ داده بودند که دوران جنگ! حتی خودم هم باور نمی‌کردم! چون این دوران، دوران طلایی بالندگی ماست.

نیاز به نگاه معتدل مردمی داریم



ما نیاز به نگاه معتدل مردمی داریم. این کتاب‌ها نه تاریخ محض هستند و نه ادبیات محض و این کشمکش بین ادبیات و تاریخ، ما را به افراط خواهد کشاند؛ کتاب‌هایی نوشته خواهد شد که به لحاظ تاریخی بسیار مستند هستند اما خوانده نمی‌شوند و کتاب‌هایی منتشر خواهد شد که از لحاظ ادبی بسیار شیرین هستند اما قابل اعتماد نیستند. باید به نگاه میانه‌ای برسیم و بپذیریم که این عرصه اگر بخواهد جان بگیرد به نویسنده حرفه‌ای نیاز دارد.